**غزل شماره 120**

**راه نجات از روزمرّگی‌ها**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

**اگر نه باده، غم دل ز یاد ما ببرد**

**نهیب  حادثه  بنیاد  ما  ز جا ببرد**

**\*\*\*\***

**اگر نه عقل به مستی فروکشد لنگر**

**چگونه کشتی از این ورطه بلا ببرد؟**

**-----**

**فغان  که  با  همه  کس  غایبانه  باخت  فلک**

**که کس نبود که دستی از این دغا****[[1]](https://lobolmizan.ir/leaflet/1092%22%20%5Cl%20%22_ftn1%22%20%5Co%20%22) ببرد**

**-----**

**گذار بر ظلمات است، خضر راهی کو؟**

**مباد   کآتش  محرومی  آب  ما  ببرد**

**-----**

**دل ضعیفم از آن می‌کشد به طِرف چمن**

**که  جان  ز مرگ به  بیماری صبا ببرد**

**-----**

**طبیب عشق منم، باده ده که این معجون**

**فراغت   آرد   و   اندیشه    خطا   ببرد**

**\*\*\*\***

**بسوخت حافظ و کس حال او به یار نگفت**

**مگر   نسیم  ،   پیامی    خدای   را   ببرد**

**اگر نه باده، غم دل ز یاد ما ببرد**

**نهیب حادثه بنیاد ما ز جا ببرد**

جناب حافظ با حضور در همه تاریخی که بشر با خود به‌سر می‌برد، به‌خصوص با نظر به آخرین بشر که با ظرفیتی گسترده در نزد خود حاضر است، متذکر آن نوع شیدایی می‌شود که انسان چنانچه در آن قرار گیرد، احساس پوچی و نیست‌انگاری که به تعبیر جناب حافظ «غم دل» می‌باشد را از او می‌زداید و اگر انسان‌هانتوانند در آن شیداییِ اصیل قرار گیرند، هرکس باشند، نهیب و طوفان حوادثِ روزگار بنیاد او را از جا برمی‌کَنَد و او را در اوج بی‌بنیادی رها می‌کند. این‌جا است که باید نظر به باده‌ای کرد که جناب حافظ متذکر ضرورت آن و نقش حساس آن می‌شود.

راستی را! آن باده کدام است، اگر باده در این زمانه، شیدایی شهیدان نباشد ؟ آیا درک حقیقتی که جناب حافظ را به چنین گفتنی‌هایی کشانده، همان باده‌ای نیست که می‌تواند آزاد از تحجّر زمانه و به گفته او آزاد از «زهدِ ریایی»، معاشقه‌ای را با حضرت دوست‌ به پا کند؟ باده ما در این دوران کدام است، دورانی که بنیاد بشریت را به خطر انداخته؟ خوشا به حال شهدا[[2]](https://lobolmizan.ir/leaflet/1092%22%20%5Cl%20%22_ftn2%22%20%5Co%20%22) که با باده‌ای همساز و همراز شدند که غم دل آن‌ها را زدود، باده‌ای که مانع شد تا نهیب حادثه بنیادشان را از جا برکَند.

**اگر نه عقل به مستی فروکشد لنگر**

**چگونه کشتی از این ورطه بلا ببرد؟**

نه، عقل به تنهایی کافی نیست، باید در درون کشتی زندگی، مستی و شیداییِ ایمان را نیز در جان خود حاضر کرد وگرنه چگونه عقل می‌تواند این کشتی را به ساحل آرامش برساند و از طوفان بلا برهاند؟ راستی! چرا حضرت روح الله«رضوان‌الله‌تعالی‌علیه» توانست در مقابل تهاجم دشمنِ بعثی به آن زیبایی مقاومت کند؟ آیا جز آن بود که در عین عقلانیت، از شور ایمان و مستیِ توکل بهره‌مند بود؟ امری که در این دوران، یعنی دوران هزار فتنه داخلی و خارجی موجب آرامش و مستی رهبر معظم انقلاب گشته است و آن چیزی نیست جز این‌که او عقل خود را تا مرز مستی و شیدایی که اطمینان قلبی به وعده الهی بود، جلو برده و کشتیِ این انقلاب را از این طریق به لنگرگاه آرامش و آینده‌داری رسانده.

**فغان که با همه کس غایبانه باخت فلک**

**که کس نبود که دستی از این دغا****[[3]](https://lobolmizan.ir/leaflet/1092%22%20%5Cl%20%22_ftn3%22%20%5Co%20%22) ببرد**

در راستای حضورِ مستی و شیداییِ ایمان و تأثیر آن، صد حیف و صد فغان که روزگار چگونه قمارهای خویش را غائبانه برگزار می‌کند و عموماً افراد را شکست می‌دهد و کسی هنوز نتوانسته بر این حریف غالب شود، زیرا عموم مردم یا باعقل حساب‌گرانه دنیایی و یا با عقل روشنفکرانه جدا از ایمان و شیدایی به میان می‌آیند و خود را از حضور خضرِ راه که می‌تواند آن‌ها را از ظلمات برهاند، محروم کرده‌اند، امری که جناب حافظ در بیت بعدی متذکر آن می‌شود و می‌فرماید:

**گذار بر ظلمات است، خضر راهی کو؟**

**مباد کآتش محرومی آب ما ببرد**

راهی که در زندگی در پیش است، راهی است که چندان روشن نیست و گذارها بر آن هست، آن هم راهی که در نهایت به ظلمات و سرگردانی ختم می‌شود، مگر آن‌که متوجه باشیم کتاب و مدرسه و درس و استاد دانشگاه‌بودن کافی نیست. به خضرِ راهی باید فکر کرد که خداوند در هر زمان و زمانه‌ای در کنار ما قرار داده تا معنای زیستن و فکرکردن و عمل‌کردن را در سیره و سبک شخصیتی او بیابیم. این خضرِ راه است که انسان را به سرچشمه حیات و هدایت می‌رساند و لذا چنین مباد که آتش حرمان، آب حیات را به جهت بی‌صبری و عدم ایستادگی ما، از چنگ‌مان خارج کند و با آبروریزی، ما گرفتار ظلماتِ دروغ‌های فضای رسانه‌ای جهان استکباری شویم، اگر خضرِ راهِ خود را در این جهان دائماً مدّ نظر نداشته باشیم غول‌های بیابان‌های توهّم در فضای مجازی ما را می‌ربایند. در این دوران، سواد رسانه‌ای و توجه به سنت‌های الهی و سیره وَلیّ الهی، همان خضرِ راه است برای عبور از ظلمات دوران.

**دل ضعیفم از آن می‌کشد به طِرف چمن**

**که جان ز مرگ به بیماری صبا ببرد**

آری! وقتی فضا طوفانی است و همچنان تیره و تار است و دل من نیز دارای قوّت کافی نمی‌باشد، امیدم آن است که این دل ضعیف با هوشیاری لازم، مرا بدون هرگونه یأس به سوی چمن که حضور در تاریخ انقلاب اسلامی است، بکشاند تا از مرگِ گرفتاری در ظلمات به کمک وزش ملایم باد صبا نجات یابد و اجازه ندهد ناامیدی و پوچی بر من مسلط شود، بالاخره در وزیدن باد صبا که چون بیمار به آهستگی حرکت می‌کند، امید گشایشی که ما را به شیداییِ ایمان بکشاند، هست. زیرا خداوند راهی را در این زمانه مقابل ما گشاده که رهروان آن راه در ابتدا نیز به همین امید که باد صبا در پیش است در آن راه قدم گذاردند و به نتیجه رسیدند و ره صدساله را یک‌شبه طی کردند، وگرنه از مرگِ روزمرّگی‌ها نجات نمی‌یافتند.

**طبیب عشق منم، باده ده که این معجون**

**فراغت آرد و اندیشه خطا ببرد**

جناب حافظ خطاب به حضرت محبوب درخواست می‌کنند، حال که حافظ با راهی که گشوده است، طبیب عشق گشته و مسیر نجات انسان‌ها از سرگردانی‌ها و تحجّر‌ها شده، پس او را سرشار از باده و سرمستی و شیدایی کن، زیرا در چنین فضا و روحیه‌ای معجون عشق و شیدایی است که از یک طرف آرامش جان و وارستگی را به ارمغان می‌آورد، و از طرف دیگر افکار خطا و مزاحم را می‌زداید تا انسان در نزد خود به عالی‌ترین شکل حاضر باشد.

**بسوخت حافظ و کس حال او به یار نگفت**

**مگر نسیم، پیامی خدای را ببرد**

قصه عشق و طلبی که جهانی بس گشوده را مقابل انسان بگشاید، امر ساده‌ای نیست. در راستای طلب آن گشودگی، قصه، قصه سوختن است و حال جناب حافظ در همین رابطه قصه سوختن خود را که بسی امیدواری و انتظار در آن هست به بیان می‌آورد، که جان حافظ در راستای آن سوخت و کسی خبر حال او را به یارش نرسانده، زیرا این احوالات، احوالاتی نیست که بتوان از آن سخن گفت مگر آن‌که نسیمی از راه برسد و آن را به محبوب برساند تا سالک با گشودگی بیشتر خود را در انتظاری برتر احساس کند و فراغی در عین وصل و وصلی را در عین فراغ در خود بیابد. پس قصه بیت آخر، قصه همیشگی سالکِ واصلی است که وصلش عین فرق و فرقش عین وصل است، زیرا در راه است. در راهی که در این زمانه مردمِ ما ذیل انقلاب اسلامی در آن حاضر شدند و می‌توانند احساس خاص حضور در این زمانه را تجربه ‌کنند

  والسلام